**فصل دوم**

**نگاهي گذرا به سير تحولات اقتصادي و شكل گيري نظام هاي اقتصادي**

***مقدمه***

در این فصل نگاهی گذرا خواهیم داشت به دیدگاه‌های اقتصادی و سیر تحول اندیشه‌ها، نظام‌ها و مکاتب اقتصادی و به واقع بررسی یک تاریخچه کاملا اجمالی و موجز از عقاید اقتصادی.

در دنیای مدرن امروزی آنچه بیش‌تر از هر جنبه دیگری از علوم مورد توجه و بررسی قرار گرفته است کاربرد علوم در صنایع و مشاغل گوناگون است. علم کاربردی بسیار باارزش است اما تصور کنیم برای یادگیری علوم هیچ زمینه و شناختی از تاریخچه آنها نداشته باشیم، هر چند بتوانیم از کاربرد آنها به بهترين نحو بهره ببریم.

فرض کنیم که پزشکی حاذق هستیم و به دنبال کشف واکسن برای بیماری جدید اما ندانیم پاستور کیست. مسلماً این عدم آگاهی ما از تاریخچه ي علمی که تصمیم گرفته‌ایم در آن دست به ابداعاتی بزنیم ما را در این راه با موانعی رو به رو می سازد. تاریخچه و سیر تحولات در مقام شناسنامه ظاهر می‌گردد و در راه شناساندن هویت واقعی چیزی که با آن سر و کار داریم ، می‌کوشد. همان طور که انسان بی شناسنامه، بی هویت است. هر علمی هم بدون تاریخچه خود، بی هویت در این بحر عظیم علوم رها می‌شود، بی کشتیبان و بی پناه.

با این توضیحات، می‌پردازیم به اولین جرقه‌ها برای شکل‌گیری نظام‌های اقتصادی اما قبل از آن بهتر است با چند تعریف و طبقه‌بندی آشنا شویم که بسیار مؤثر خواهند بود.

***مكتب اقتصادي ، نظام اقتصادي***

تا به حال به این جملات برخورده‌اید؟

مکتب اقتصادی اسلام هر گونه قرض ربوی را مذموم و مردود می‌داند. یا نظام اقتصادی کمونیسم می‌گوید ابزار مادی تولید باید اشتراکی باشد.

در جملات بالا دو کلمه مدنظر است که مفاهیم متفاوتی را ایجاد کرده‌اند. «مکتب اقتصادی» و «نظام اقتصادی»

***مکتب اقتصادی***

مكتب اقتصادي، مجموعه‌ای از نظریه‌های اساسی اقتصادی است که با توجه به اصول و ارزش‌های مورد نظر جامعه و با هدف حل مشکلات اقتصادی شکل می‌گیرد.

تفاوت مکاتب مختلف و نظریات متفاوت آنها، ناشی از اصول و ارزش‌هایی است که براساس آن شکل گرفته‌اند. به طور مثال مکتب اقتصادی اسلام علاوه بر این که مبتنی بر ارزش‌های الهی است تفاوت دیگری با مکاتب غیرالهی دارد و آن نحوه شکل‌گیری و تنظیم این مکتب است.

مکتب اقتصادی ارتباطی با حقوق اقتصادی دارد. به گفته دیگر مکتب اقتصادی زیربنا و حقوق اقتصادی روبنا است.

***حقوق اقتصادی***

حقوق اقتصادي، مجموعه‌ای از مقررات اقتصادی است که هماهنگ و در ارتباط با مکتب اقتصادی تنظیم شده‌اند و این ارتباط به گونه‌ای است که با دقت در هر یک، می‌توان به دیگری پی برد.

اما از فصل قبل به یاد داریم که یکی از تنگناهای اساسی اقتصاد کمیابی منابع تولید در مقایسه با نیازهای سیری ناپذیری است که باید به طرقی ارضا شوند. آموختیم که سه سؤال اساسی در اقتصاد مطرح می‌شود و آن این است که: چه چیزی تولید شود؟ چگونه تولید شود؟ چگونه توزیع شود؟

 هر جامعه‌ای راه های متفاوتی برای پاسخگویی به این سه سؤال و در واقع سازماندهی و انجام وظایف تولیدی و توزیعی دارد. این انتخاب‌ها و این نحوه پاسخگویی به سوالات سه گانه نوع نظام اقتصادی و ماهیت آن را تعیین می‌کند. بنابراین می‌توانیم بگوییم:

***نظام اقتصادی***

نظام اقتصادي، مجموعه‌ای از عناصر، قوانین، مقررات و نهادهایی است که با هدف تأمین نیازهای مادی یک جامعه با هم مرتبط شده‌اند. بنابراین تعریف نظام اقتصادی برخلاف مکتب اقتصادی به واقعیت موجود اشاره دارد. در نهایت برای این که ارتباط این دو یعنی، مکتب و نظام اقتصادی به روشنی مطرح شود باید گفت که: هر نظام اقتصادی با توجه به مکتبی که آن نظام، مبتنی بر آن است تعیین می‌شود و در نتیجه نظام اقتصادی، متناسب با آن مكتب شکل می‌گیرد. به عنوان مثال نظام اقتصاد سرمایه‌داری بر مبنای مکاتب اقتصادی مرکانتیلیسم (سوداگری) و فیزیوکراتیسم و کلاسیک و جهان‌بینی‌های هر کدام از این مکاتب شکل گرفته است.

از آنجا که اقتصاد خرد به بررسی رفتار یک مصرف کننده عاقل و یک تولید کننده عاقل در نظام بازار آزاد می‌پردازد و سپس رفتار او را به کل جامعه تعمیم می‌دهد، لذا مبنای آن، اصول و مبانی نظام اقتصاد سرمایه‌داری است. در فصل پیشین گفتیم که اقتصاد بازار همان اقتصاد سرمایه‌داری است. مطابق همین حرف، در این فصل سیر تحول تفکرات اقتصادی و عقاید و مکاتب اقتصادی را بررسی خواهیم کرد که پایه و اساس نظام اقتصاد سرمایه‌داری بودند و هستند. در واقع چگونه شکل‌گیری این نظام از آغاز تا به امروز را بررسی خواهیم کرد.

زمانی یکی از نویسندگان تاریخ اندیشه گفته بود که تربیت اقتصاددانان بسیار آسان است چرا که تنها کافی است به یک طوطی بیاموزیم عرضه و تقاضا، تا یک اقتصاددان شود. این سخن مبالغه‌آمیز خیلی هم دور از حقیقت نیست. چرا که اقتصاد سرمایه‌داری یعنی عرضه و تقاضا.

***دانشنمدان و حكيمان يونان باستان (پيش از ميلاد مسيح)***

یونان را مهد علم و حکمت می‌دانند. نظریات حکیمان یونانی بدون شک در شکل‌گیری نظام‌های اقتصادی عصر حاضر بی‌تأثیر نبوده است. لذا برای شناخت ارتباط نظریات ارائه شده از قرن‌ها پیش از میلاد حضرت مسیح تاکنون، بهتر است بحث را با نظریات حکیمان در یونان باستان آغاز کنیم.

***سقراط، افلاطون، ارسطو***

400 سال قبل از میلاد یکی از بزرگترین حکیمان یونان به نام **سقراط،** نظریاتی اقتصادی در مورد عدم تمرکز ثروت داشت. او هدف زندگی انسان‌ها را رفاه و سعادت آنها در دنیا معرفی می‌کرد اما وسیله رسیدن به این هدف را تمرکز ثروت نمی‌دانست. در واقع وی 2400 سال پیش به اصل مطلوبیت و عدم تمرکز ثروت اشاره داشته است. معاصر با سقراط حکیمی بنام از بزرگان علم و فلسفه در کتاب خود به نام **جمهوریت**، مدینه فاضله‌ای را ترسیم می‌کند که ثروت به صورت برابر در آن تقسیم می‌شود و عدالت اجتماعی مهم‌ترین اصل زندگی اجتماعی است.

**افلاطون،** جامعه اشتراکی را معرفی می‌کرد که در آن جمع تمامی افراد، اصالت داشت و نه اصالت فرد.

 در واقع اصالت جمع که 2400 سال پیش، توسط وی بیان شد، یکی از اصول اساسی نظام اقتصاد سوسیالیستی (آن خواهیم پرداخت) را تشکیل می‌دهد.

همزمان با وی، شاگردش ارسطو، نظریاتی مخالف نظریه‌های او داشت. او در کتاب خود به نام **سیاست**، تدبیر و اداره شهر و ثروت را مورد بررسی قرار داد و نظر داشت هیچ هیئت اجتماعیه مستقل از افراد، وجود ندارد و بدون سعادت اشخاص نمی‌تواند سعادتمند باشد. اصالت فرد و آزادی فردی و مالکیت فردی، عمده توجهات ارسطور را به خود جلب کرده بودند. بنابراین می‌شود گفت این اصول که از اصول جدی و مهم اقتصاد سرمایه‌داری هستند، ریشه در تفکرات ارسطو داشته‌اند.

از این نظریات حکیمانه یونانیان که بگذریم تا قرن نهم میلادی افکار و نظریات مهمی در حوزه شکل‌گیری نظامی اقتصادی پیدا نمی‌کنیم. البته در قرن هفتم میلادی نظام اقتصادی اسلام توسط پیامبر اکرم (ص) برقرار شد. اما اشاراتی جداگانه و مختصر به آن خواهیم داشت و مسیر را تا شکل‌گیری نظام سرمایه‌داری ادامه می‌دهیم.

***مكتب اسكولاستيك***

ریشه لاتین کلمه schola به معنی مدرسه است. در قرون وسطی علم و حکمت در کلیساها تدریس می‌شد. بنابراین مجموعه علم و حکمت، منتسب به مدرسه و به نام اسکولاستیک معروف شد.

توماس آکویناس، از کشیشان مطرح و نماینده این مکتب بود. مکتب آنها که از قرن 9 تا قرن پانزدهم میلادی ادامه یافت، بر مبنای شرح و بسط تعالیم حضرت مسیح به کمک فلسفه یونان است.

دیدگاه اقتصادی آن‌ها بر مبنای اخلاق است و مبدا فکری آنها تعالیم ارزشی مسیحیت است که مبنای الهی دارد. دستمزد عادلانه که تأمین کننده زندگی متعارف مزدبگیران است و ایجاد رژیم اقتصادی که تضاد طبقاتی میان صاحبکار و کارگر شکل نگیرد، از مهمترین نظریات فکری این مکتب است. همچنین آنها به نظریه قیمت عادلانه هم اعتقاد داشتند. براساس این نظریه قیمت عادلانه، قیمتی است که هزینه‌های تولید را بپوشاند و در عین حال سودی را برای زندگی متعارف تولید کننده تأمین کند.

یکی از مهمترین عوامل در سرعت بخشیدن به شکل‌گیری نظام اقتصاد سرمایه‌داری، کنار گذاشتن آموزه‌های این مکتب بود. این مکتب گرفتن بهره را به عنوان سود بردن از نیاز دیگری به شدت نکوهش می‌کرد و معتقد بود، بهره ناشی از اختلاف زمان است و زمان هدیه خداوند است، بنابراین کسب سود از این هدیه به لحاظ اخلاقی محکوم است. کنار گذاشتن آموزه این مکتب در مورد بهره، یکی از مثال‌هایی است که سبب شکل‌گیری سرمایه‌داری شد.

در قرن سیزدهم **جنبش حصارکشی** آغاز شد. جنبش حصارکشی پیامد پولی شدن زندگی نئودالی است که از قرن سیزدهم در انگلستان آغاز شد. اشرافیت زمین‌دار و فئودال‌ها، برای کسب درآمد بیشتر به دور چراگاههایی که پیش از آن زمین عمومی بودند، حصار کشیدند و آنها را چراگاه گوسفندان کردند تا بتوانند از فروش پشم آن‌ها درآمد بیشتری کسب کنند. نتیجه آن شد که طبقه جدیدی از دهقانان بی‌زمین شکل گرفت طبقه‌ای که تنها به گرفتن دستمزدی برای کار که از دیگران دریافت می‌کرد، وابسته بود.

جنبش حصارکشی مرحله‌ای از توسعه را آغاز کرد که می‌توانیم آن را **تراکم اولیه سرمایه‌داری** بنامیم.

مورخ اقتصادی آلماني، ورنر سومبارت معتقد است که، قرن سیزدهم در ایتالیا روح سرمایه‌داری زاییده شد و طی قرن چهاردهم فلورانسی‌ها چنان به انباشتن ثروت و منفعت میل پیدا کردند و چنان شیفته تجارت شده بودند که این شیفتگی سر به عشق سودایی می‌زد.

با جایگزینی اعداد عربی (1, 2, 3, ...) به جای اعداد رومی در آغاز قرن سیزدهم، بازرگانی ایتالیا تسهیل شد چرا که محاسبات سریع و دقیق، تقریباً غیرممکن بود. در پایان قرن پانزدهم هم، دفترداری منظم و حسابداری و بسط آنها، کمک بسیاری به روند شکل‌گیری سرمایه‌داری کردند.

***رنسانس***

آغاز دوره رنسانس را پایان قرون وسطی می‌دانند. سقوط قسطنطنیه (پایتخت امپراطوری بیزانس و روم شرقی) در سال 1453 شروع رنسانس است. از رنسانس به انقلاب هنری- فرهنگی تعبیر می‌کنند.

پناهندگان بیزانس، افکار خود را که پر از ادبیات و روح هنر یونانی بود، با خود به غرب بردند و دوره جدیدی از خلاقیت را آغاز کردند. ایده‌های بدیع و نوآوریهای (لئوناردو داوینچی) و همگنان وی، متعلق به عصر نوزایش (رنسانس) و عصر اصلاحات است.

با ادامه رنسانس (مارتین لوتر) یورشی به کلیسا برد و حمله جدی به اعمال سختگیرانه آنها کرد. سال 1517 میلادی اصلاحات پروتستانی آغاز شد. (پروتستان شاخه‌ای از دین مسیحیت است که منسوب به مارتین لوتر می‌باشد و در آن خبری از سختگیری‌ها و اعترافات و تفتیش عقاید و دستورات وحشتناک کلیسای کاتولیک پیش از آن، نیست.)

پروتستانیزم به طرق گوناگون در شکل‌گیری سرمایه‌داری، حضور داشته است. زیرا کلیسای کاتولیک یعنی نیرویی که به نظم اشراف زمین‌دار (فئودال‌ها) مشروعیت می‌بخشید، را تضعیف کرد.

الهیات جدید پروتستانی بیشتر از آموزه‌های کلسیا، فردگرا بود و انجام اعترافات و تفسیر کتاب مقدس دیگر به دخالت روحانیت نیاز نداشت.

***مرکانتیلیسم***

رخدادهای نام برده شده، زمینه را برای شکل‌گیری مکتبی که خصومت، رقابت و استثمار از ویژگی‌های اصلی آن بود فراهم كرد و در قرن شانزدهم میلادی تا نیمه قرن هیجدهم مکتبی در اروپا رواج پیدا کرد که به آن **سوداگری** یا **مرکانتیلیسم** گفته می‌شد. **ژان باتیست کلبر** در فرانسه، **الیزابت اول** و **کرامول** در انگلستان و **فردریش دوم** و **ماریا ترازا** در آلمان از مجریان و حامیان این سیاست اقتصادی بودند. مرکانتیلیست‌ها ارائه دهنده نوعی اقتصاد ملی سیاسی بودند و زمینه را برای تکامل نظام اقتصاد سرمایه‌داری تجاری و حتی نظام اقتصاد سرمایه‌داری صنعتی فراهم کردند.

سوداگران، هدف سیاست‌های اقتصادی یک کشور را در رسیدن به قدرت و شهرت می‌دانستند و تجارت را تنها **عامل مولد ثروت** می‌دانستند. لذا برای افزایش حجم تجارت و مثبت شدن تراز تجاری خود شروع به فراهم کردن طلا از کشورهای بیگانه به داخل کشور کردند. سه قانون اصلی که رهبران این مکتب برای افزایش قدرت خود توصیه می‌کردند عبارت‌اند از:

 1- صدور کالاهای ساخته شده 2- ورود مواد خام و فراهم کردن زمینه برای جذب نیروهای متخصص به داخل 3- جلوگیری از مهاجرت نیروهای متخصص به خارج.

 این تضاد منافع در سر تا سر اروپا باعث افزایش شدت تنش، میان کشورها گردید و هر کدام برای کسب قدرت بیشتر دست به نبردهای پی در پی زدند. جنگ‌های هلند و انگلستان، انگلستان و فرانسه، اسپانیا و پرتغال، از نمونه ي این جنگ‌ها است. بعدها و به تدریج اهداف آن‌ها از طریق استعمار کشورهای آسیایی و افریقایی تأمین شد که نمونه بارز آن‌ها مستعمرات انگلستان و فرانسه، اسپانیا و هلند و پرتغال است. این کشورهای سرمایه‌داری با تأمین مواد اولیه به قیمت نازل و با به کارگیری نیروی کار انسانی ارزان قیمت از مستعمره‌های خویش، توانستند بازارهای وسیعی برای کالاهای ساخته شده خود پیدا کنند و اقتصاد خود را رونق بخشند.

***فیزیوکراتیسم***

قرن هفدهم و اوایل قرن هیجدهم مکتب دیگری که در اروپا مسلط گشت و اساس مبانی اقتصاد سرمایه‌داری را شکل داد، تفکرات فیزیوکراتیسم بود. فیزیوکراتیسم یا تسلط طبیعت، توسط فرانسواکِنِه که خود پزشک بود بنیان گذاشته شد. وی در تابلوی اقتصادی، جریان ثروت در اقتصاد را به جریان گردش خون در بدن تشبیه کرده است که به صورت خودکار و بدون نیاز به دخالت از خارج انجام می‌گیرد. او نشان می‌دهد که مصرف، تولید و توزیع مانند حلقه‌های یک زنجیرند و بدون دخالت دولت با جریان مستمر خود در وضعیت تعادل قرار می‌گیرند.

لذا فیزیوکراتیسم در شکل‌گیری اصول اولیه نظام اقتصاد سرمایه‌داری بیش از سایر مکاتب اقتصادی اهمیت دارد. چرا که این مکتب اولین مکتب اقتصادی است که به بیان قواعد علمی اقتصاد پرداخت.

اصل **تعادل خودکار**، اصل **عدم مداخله دولت در امور اقتصادی**، اصل **هماهنگی و رقابت و لیبرالیسم** و **آزادی فردی** بر مبنای تفکرات این مکتب، بعدها از اصول مسلم اقتصاد سرمایه‌داری تلقی گردیدند.

جهت بهتر شناختن مبنای فکری آن‌ها باید گفت که این مکتب بر پایه فلسفه **دئیسم** استوار است. دئیسم یک مکتب خداشناسی است که از ریشه لاتینی Deus به معنی خدا گرفته شده است. نهضتی است که در قرن هفدهم بر علیه کلیسا پدید آمد و منکر وحی بود و عقل و ندای طبیعت را برای سعادتمند شدن انسان کافی می‌دانست. آن‌ها معتقد بودند که خدا منشا عالم است ولی طبیعت بدون نیاز به او و دخالت او بعد از خلق شدن توسط او، به صورت خودکار به حیات خود ادامه می‌دهد. مثال معروف آن‌ها در این زمینه این است که ارتباط خدا با جهان هستی مانند ارتباط ساعت‌ساز و ساعت معروف کلیسای شهر استراسبورگ فرانسه است که پس از شروع به کار براساس، مکانیسم تعبیه شده در آن به فعالیت خود ادامه می‌دهد و نیازی به حضور و دخالت ساعت‌ساز نیست.

***تشکیل سرمایه‌داری***

تمام تحولات و عوامل ذکر شده دست به دست هم دادند و شکل اقتصادهای غرب، از حوزه سوداگری به حوزه تولیدی دگرگون شدند. این تحولات شامل: رنسانس، اصلاحگری، حصارکشی، رشد شهری، تجارت بین‌الملل، ریاضیات و مبادلات پولی بودند.

در مراحل اولیه، بخش عمده تولید حول نظام صنعت خانگی استوار بود. در این نظام سرمایه‌داران مواد خام را خریداری می‌کردند، آنها را بین پیشه‌وران که در خانه‌های خود، در قبال دریافت مزدی روی آن‌ها کار می‌کردند تقسیم می‌کردند و سپس کالاهای نهایی را می‌فروختند. مثلاً 3000 کارگر خانگی در صنعت پوشاک مشارکت داشتند.

اواخر سده هجدهم مصادف بود با زیر و رو شدن انگلستان. انقلاب صنعتی و انقلاب آمریکا به وقوع پیوستند و انگلستان مهد نوآوری‌های فنی و ابتکارات نوین شد. برای مثال از 1760 به بعد در فرآیند ذوب آهن، ذغال سنگ نسبتاً فراوان جای ذغال چوب کمیاب را گرفت و میزان تولید آهن سریعاً افزایش یافت.

تعداد اختراعات به ثبت رسیده در انگلستان از 230 اختراع ثبت شده در سال 1730 به تعداد 976 اختراع در 1760 رسید. از نمونه‌های عمده و کلیدی آن‌ها باید به جیمزوات در سال 1776 اشاره کرد که ماشین بخار را اختراع کرد. جیمز هارگریوز در سال 1770 ماشین ریسندگی نخ را به ثبت رساند که می‌توانست در زمان واحد بیش از یک نخ را بتابد.

استفاده ي علمی از تکنولوژی‌های جدید با توسعه‌های دیگر همراه شد. کارکنان از خانه‌هایشان به کارگاه‌های مجهز منتقل گشتند و سرمایه‌داران هم از خریداران مواد اولیه و سفارش دهندگان صِرف به کارکنان خانگی، تبدیل شدند به صاحبان کارگاهها و ماشین‌آلات.

انقلاب صنعتی در انگلستان زلزله افکند. انبوه مردم در هر سن و سالی برای کار در کارخانه‌ها هجوم آوردند. منچستر و بیرمنگام به سرعت بزرگ و بزرگتر شدند و تعداد خانه‌ها در آنها افزایش می‌یافت و همین طور سهم نیروی کار شاغل در کشاورزی روز به روز رو به کاهش یافت. مهاجرت‌های وسیعی از روستاها و رها کردن کشاورزی به امید شهرنشینی صنعتی هر روز در حال گسترش بود.

این شهرنشینی و مکانیزه شدن و صنعتی شدن به سرعت به جاهای دیگر منتقل شد، فرانسه و آلمان و آمریکا بعد از سال 1830، سوئد و ژاپن و روسیه از 1860 به بعد با این تحولات مواجه شدند.

اگر توسعه را به دو قسمت تقسیم کنیم یعنی تا قبل از سال 1780 و دوره بعد از آن، در دوره ماقبل 1780 رشد کشورهای جدید و حرکت توسعه بسیار ناپایدار و آهسته بود. مثلا ظرفیت‌های مازاد را مصریان صرف ساختن اهرام، رومی‌ها صرف ساختن استادیوم و خان‌های زمین‌دار صرف ساختن قلعه‌ها می‌کردند. اما در دوره بعد از 1780 توسعه بسیار پایدار و (خود- پاینده) بود. ظرفیت‌های مازاد توسط طبقه سرمایه‌دار، صرف ساخت ماشین‌آلات و کارخانه‌هایی می‌شد که باز هم می‌توانستند، کارخانه و ماشین‌آلات جدیدتر تولید کنند و کالاهای مصرفی بیشتری بسازند.

***نظریات کلاسیک***

با نشان دادن پیوستگی وقایع اقتصادی، پیوند میان نظرات اقتصادی را بهتر می‌توان نمایش داد. معاصر با همان دوران و وقایع ذکر شده در قسمت قبل یعنی به دنبال انقلاب صنعتی در اروپا، براساس مبانی فکری فیزیوکرات‌ها، **آدام اسمیت** (**پدر علم اقتصاد**) با انتشار کتاب **«پژوهشی در ماهیت و علل ثروت ملل»** در سال 1776 مکتب **کلاسیک** را پایه‌گذاری کرد و در واقع آنچه تحت عنوان نظام سرمایه‌داری می‌شناسیم از این جا به بعد جامه عمل به خود پوشانید و به شکل یک نظام منسجم درآمد.

مهمترین نظریات اقتصادی مکتب کلاسیک که در ارتباط مستقیم با نظام اقتصاد سرمایه‌داری است در نظریه‌های زیر خلاصه می‌شود:

1- انسان اقتصادی: آنها معتقدند که انسان‌ها بر مبنای اصول عقلانی، اقتصادی رفتار می‌کنند، حس خودخواهی و نفع شخص، نیروهای ویژه‌ای هستند که انسان‌ها را در تصمیم‌گیری عقلائی هدایت می‌کنند و همچنین به علت این که اطلاعات و آمار موجود به صورت کامل در اختیار انسان قرار می‌گیرد، عکس‌العمل انسان اقتصادی خالی از هر گونه خطا است.

2- مکانیسم بازار: اسمیت مهمترین عامل محرک فعالیت‌های اقتصادی را **نفع شخصی** می‌داند. وی می‌گوید اگر افراد در کسب نفع شخصی خود آزاد گذاشته شوند و هر شخص بتواند بدون مانع، نفع شخصی خود را تأمین کند، آنگاه منافع اجتماع و همه افراد جامعه به بهترین شکل حاصل خواهد شد.

چرا که اجتماع چیزی جز افراد تشکیل دهنده آن نیست. برخورد نیروها و منافع افراد در یک بازار رقابتی باعث ایجاد هماهنگی اقتصادی و ایجاد تعادل می‌شود. نیروهای عرضه و تقاضا در برخورد با یکدیگر، **مقدار** تولید شده و **قیمت** را در یک بازار رقابتی به نقطه تعادل می‌رسانند. آدام اسمیت به این نیروها **دست نامرئی** مي گويد. به اعتقاد وی دست نامرئی بازار را تعدیل می‌کند و به کمک مکانیسم قیمت‌ها آن را به سوی تعادل می‌کشاند، به شرطی که این برنامه‌های اقتصادی در یک رقابت آزاد بدون هیچ مانعی تنظیم شوند.

اسمیت می‌گوید که در بهترین دنیای ممکن، دخالت دولت به رقابت بازار، آسیب‌رسان است. هر فرد تنها تمایل به تأمین نیازهای خود و منفعت خود دارد و این مسیر توسط یک دست نامرئی هدایت می‌شود که آن دست به پایانی رهنمون می‌شود که تمایل و قصدی در آن کار نبوده و با پی‌گیری منفعت شخصی‌اش مکرراً نفع جامعه را به گونه‌ای حداکثر می‌سازد که مؤثرتر از هنگامی است که واقعاً قصد داشت، جامعه را پیشرفت دهد.

هر چند وي به انجام وظایفی محدود در حیطه دولت اشاره دارد. مثلا اسمیت معتقد است که، دولت باید امنیت خارجی و داخلی را فراهم کند و کالاهایی را تولید کند که بخش خصوصی آن را تولید نمی‌کند یعنی **کالاهای عمومی**. اسمیت بهداشت عمومی و آموزش و پرورش رایگان را هم از وظایف دیگر دولت می‌داند. بنابراین در نظر اقتصاددانان کلاسیک، اقتصاد را باید به دست بازار بسپاریم، یعنی دولت نه در تعیین مقدار تولید کالاها و خدمات و نه در تعیین قیمت‌ها آن‌ها و نه در توزیع درآمد دخالتی باید داشته باشد. در تجارت خارجی هم اعتقاد کلاسیک‌ها بر این است که هیچ گمرکی و یا محدودیتی برای ورود و خروج کالاها نباید وضع شود و جریان تجارت آزاد باشد.

در این صورت است که منابع به بهترین وجه ممکن تخصیص می‌یابد و رفاه جامعه حداکثر می سازد. بعدها اقتصاددانان نئوکلاسیک متوجه شدند که دست نامرئی در صورت بروز انحصارات شکست می‌خورد. لذا اقتصاددانان نئوکلاسیک وظایف اقتصادی دولت را به **تأمین امنیت داخلی و خارجی** و **تولید کالاهای عمومی** و **جلوگیری از انحصارات** گسترش دادند. همچنین معتقد بودند هنگامی که تولید کالایی دارای اثرات خارجی مثبت یا پیامدهای منفی باشد دولت باید وارد عمل شود.

اینک حتماً پرسیده‌اید منظور از این کالاهای عمومی یا پیامدهای خارجی مثبت و منفی برای کالا، چیست؟ مختصراً اشاره‌ای کوتاه به آن‌ها خواهیم داشت.

***كالاهاي عمومي***

در یک نوع تفکیک‌بندی کالاها را به دو دسته خصوصی و عمومی تقسیم می‌کنند. کالاهای عمومی کالاهایی هستند که **رقابت‌پذیر** نیستند یعنی مصرف یک نفر از آنها مانع مصرف دیگری نمی‌شود. نقطه مقابل این تعریف کالاهای خصوصی هستند. مثلاً مواد غذائی را به عنوان کالاهای خاص در نظر بگیرید. وقتی مصرف کننده‌ای ماده غذائی خاص را تقاضا می‌کند برای مصرف کننده دیگری که مایل به تقاضای همان کالا است باید کالای دیگری از همان نوع تولید و عرضه گردد اما در مورد کالاهای عمومی چنین نيست.

همچنین کالاهای عمومی **تفکیک‌پذیر** نیستند یعنی نمی‌توان فرد یا گروهی را از استفاده آنها منع کرد. اما در مورد کالاهای خصوصی می‌توان افراد را از یکدیگر تفکیک کرد. آن هم از طریق قیمت. افرادی که قیمتی پرداخت نمی‌کنند را می‌توان از استفاده منع کرد. با توجه به ویژگی‌های بالا خیابان‌ها، جاده‌ها، راه‌ها، پارک‌ها، کتابخانه‌ها، رسانه‌های ملی و دفاع و امنیت ملی از جمله نمونه‌های کالاهای عمومی هستند.

بنابراین با توجه به تعریف، بخش خصوصی قادر به تولید کالاهای عمومی نیست. زیرا بخش خصوصی زمانی می‌تواند اقدام به تولید کند که بتواند هزینه تولیدش را از طریق قیمت دریافتی از مصرف کنندگان جبران نماید و این تحقق نمی‌یابد مگر این که تولید کننده بتواند مصرف کنندگان را از یکدیگر جدا کند. لذا تولید کالاهای عمومی از وظایف صددرصد دولت است.

***پیامدهاي خارجی***

پیامدها یا عوارض خارجی زمانی، ایجاد می‌شوند که یک فعالیت اقتصادی در فرآیند تولید و مصرف، سایر افراد جامعه را هم که ارتباطی با آن فعالیت ندارند، تحت تأثیر قرار دهد. اگر این تأثیر مثبت باشد، به آن **پیامد خارجی مثبت اقتصادی** می‌گویند. مثلاً بوی خوش و هوای پاکی که از گل‌های همسایه ي شما كه برای شما نيز ایجاد فایده و لذت می‌کند، آموزش و پرورش، آموزش عالی، بهداشت و درمان، اختراعات و اکتشافات همگی دارای پیامد خارجی مثبت هستند. دولت برای تولید کارآمد تولید کنندگان محصولات با پیامد خارجی مثبت باید اقدام به حمایت‌های قانونی و حمایت‌های یارانه‌ای کند تا از شکست بازار در چنین موارد جلوگیری کند.

اما اگر فعالیتی اثر منفی بر سایر افراد جامعه داشته باشد به آن فعالیت دارای **پیامد خارجی منفی** می‌گوئیم. به طور مثال آلودگی آب و هوا که توسط بنگاههای آلوده کننده ایجاد می‌شوند را در نظر بگیرید. این آلودگی به صورت هزینه به افراد و بنگاههای دیگر تحمیل می‌گردد که خودشان به طور مستقیم در آن فعالیت و در تولید و مصرف آن، شرکت نکرده‌اند. این یک پیامد خارجی منفی است. آلودگی افراد سیگاری، اتومبیل‌های از رده خارج شده با ایجاد آلاینده‌های شیمیایی و آلودگی‌های صوتی، خانوارها با ایجاد فضولات و زباله‌های انسانی و ... همگی پیامدهای خارجی منفی یا غیر اقتصادی برای جامعه و سایر تولید کنندگان و مصرف کنندگان ایجاد می‌کنند. در این مورد هم دولت برای جلوگیری از شکست بازار باید از طریق قانون و یا محدودیت‌های مالیاتی در اقتصاد دخالت کند.

اگر به روند سیر تاریخی در شکل‌گیری نظام اقتصاد سرمایه‌داری و ظهور اقتصاددانان کلاسیک برگردیم ذکر نکته‌ای در پیشبرد این مهم، نباید از نظر دور بماند.

آدام اسمیت و کثیری دیگر از خالقان عصر جدید اقتصادی را کم و بیش متأثر از **دکتر برنارد مندویل** 1737-1670 می ‌دانند. وی طبیب انگلیسی هلندی‌الاصلی است که نام وی امروزه مهجور است، اما تأثیرش در دنیای عصر جدید برای مورخان عقاید مشهود و پایدار است. وی کتابی در سال 1728 در دو جلد منتشر کرد تحت عنوان **«افسانه زنبوران»** که در این کتاب، وی جامعه انسانی را به مثابه یک کندوی زنبور می‌داند و آدمیان جامعه را به دو دسته تقسیم می‌کند. یک دسته کارگران زحمت‌کش و حق‌شناس و شریف و مولد و دسته دوم اشراف تنبل و بی‌کار و مدعی و شکمباره و دغل باز. روزی این دغل بازان تصمیم گرفتند که شرافتمند شوند و از همان روز، روزگار جامعه سیاه شد و دیگر خریداری برای هنر، مشوقی برای هنرمندان، طالبانی برای اجناس لوکس و ... باقی نماند.

ماندویل نتیجه می‌گیرد که سیئات فردی حسنات جمعی‌اند. آنچه که در کلام و بیان ماندویل مهم است این است که وی بر جوانب مذموم وجود انسانی و بر ابعاد قبیح اخلاقی مهر صحت زد و توضیح داد که خوادخواهی، سودجویی، خودنمایی، لافزنی و اسراف و ... که همگی مورد طعن عالمان اخلاق بوده است، خدمت مهمی به تعادل معیشت جمعی می‌کند و اگر این رذایل اخلاقی حذف شوند و همگان راه زهد و قناعت را در پیش گیرند، نظام زندگی مختل خواهد شد و رشته معیشت گسیخته می‌شود. سودجویان و زیادت طلبان و آزمندان و خوش‌گذران‌ها هستند که بازار تجارت را پررونق می‌کنند و قدرت جویان‌اند که دنبال ریاست و سیاست می‌دوند و لاف‌زنان و نامجویان‌اند که مدرسه و کتابخانه را رونق می‌دهند و دانش خود را به رخ می‌کشند و نام خود را بر کتب و مقالات می‌گذارند و در نهایت این دنیا دوستان هستند که دنیا را آباد می‌کنند و اگر روزی جهان از این امیال مذموم و پست خالی بماند، معیشت جمعی در کام مرگ فرو می‌رود.

با اين پيش زمينه ها، نهايتا سرمایه‌داری در قرن هیجدهم متولد شد و با نظریات آدام اسمیت و هم قطارانش بسط یافت و آنان را به عنوان اقتصاددانان کلاسیک مطرح ساخت.

شروع قرن نوزدهم، با تزلزل‌های اقتصادی در انگلستان همراه است. توزیع نابرابر درآمد به انباشت سرمایه انجامید و پس‌انداز بیش از اندازه را به دنبال داشت و موجب افزایش تولید کالاها شد، اما توزیع نابرابر درآمد مانعی شد از وجود تقاضای مؤثر برای کالاهای موجود، مالکان و سرمایه‌داران با درآمد بالا، امکان مصرف داشتند ولی به خاطر اشباع شدن نیازهایشان، میلی به مصرف نداشتند و کارگران هم که نیاز و میل به مصرف بالایی داشتند فاقد درآمدی بودند که بتوانند مصرف خود را مطابق با تولیدات بیشتر، افزایش دهند.

در چنین شرایطی اقتصاددانی انگلیسی به نام **رابرت مالتوس** (1834-1766) نسبت به بقا و تداوم این نظام در آینده بدبین و نگران بود. نظریه جمعیت وی در این باره بسیار معروف است. او ریشه تمام فجایع را در عدم تناسب میان افزایش جمعیت و محدوده مواد غذائی می‌داند. نظریه او که با نام **نظریه جمعیت** شناخته می‌شود می‌گوید: رشد جمعیت براساس یک تصاعد هندسی است در صورتی که قانون طبیعی افزایش مواد غذائی از تصاعد حسابی پیروی می‌کند. این نظریه آشکارا برخلاف برداشت‌های عمومی تعادل کلاسیک است.

هر چند مالتوس معتقدست طبیعت، با بلایای طبیعی خود مانند سیل و زلزله و بیماری‌های واگیردار و یا جنگ روند رشد جمعیت را کندتر می‌کند و یک تعدیل در رشد جمعیت به وجود می‌آورد اما این کافی نیست و رشد جمعیت باز هم با رشد مواد غذائی در تعادل قرار نمی‌گیرند، لذا او برای جلوگیری از رشد جمعیت، اقداماتی اساسی را ضروری می‌داند.

یکی دیگر از اقتصاددانان معروف مکتب کلاسیک بعد از اسمیت که به بسط و توسعه نظریات این مکتب پرداخت **دیوید ریکاردو** (1823-1772) است.

ریکاردو هم معتقد است که اقتصاد همیشه به طور اصولی تمایل به تعادل دارد. اما سه عامل را می‌توان نام برد که موجب از بین رفتن تعادل می‌شود.

1- انباشته سرمایه: که در نتیجه آن تقاضائی برای کالاهای مصرفی تولید شده وجود ندارد.

2- پیش‌بینی نادرست کارفرمایان: که ممکن است در برنامه‌ریزی تولید به خاطر برآورد غلط تقاضا اشتباه کنند.

3- عوامل خارجی: اختلالات سیاسی، جنگ، مقررات مالیاتی و گمرکی و عوامل طبیعی مانند خشکسالی و حوادث طبیعی می‌توانند مانع تعادل طبیعی اقتصاد شوند.

این نظریات وی و همچنین نظریات مالتوس همانند تئوری جمعیت وی که پیش‌تر گفته شد نشان از واقعیت بزرگی در اقتصاد سرمایه‌داری دارند. چرا که خود اقتصاددانان سرمایه‌داری آن هم از مکتب کلاسیک از همان ابتدا نظریاتی مخالف با اصول پذیرفته شده نظام اقتصاد سرمایه‌داری داشتند. زيرا آنها تعادل خودکار سایر اقتصاددانان خوش باور این مکتب، مبنی بر قدرت بازار برای ایجاد تعادل خودکار را قبول نداشتند و به همین دلیل به آنها لقب «بدبینان» را دادند.

***ادوار تاريخي نظام اقتصاد سرمايه داري***

نظام اقتصاد سرمایه‌داری را به ترتیب تاریخی به سه دوره تقسیم می‌کنند.

**1- نظام اقتصاد سرمایه‌داری صنعتی**

**2- نظام اقتصاد سرمایه‌داری لیبرال**

**3- نظام اقتصاد سرمایه‌داری مقرراتی یا ارشادی**

دوره اول همان بود که در قسمت‌های پیشین به آن اشاره شد. تحولات جدید و ماشینی شدن، گسترش صنعت و ازدیاد تولید و رونق تجارت از ویژگی‌های این دوره هستند.

اما از اواخر قرن هیجدهم تا نیمه قرن نوزدهم نظام اقتصاد سرمایه‌داری لیبرال به اوج شکوفایی خود رسيد. از مشخصه‌های این دوره می‌توان به این اشاره کرد که، شکل مالکیت کاملاً خصوصی می‌باشد. مالک ابزار تولید در کارهای اجرایی شرکت نمی‌کند و حداکثر، مدیریت مؤسسه را بر عهده دارد. مالکیت از کار اجرایی به طور کامل جداست. از دیگر مشخصه‌های حقوقی این دوره، آزادی اقتصادی، آزادی رقابت و آزادی کار است. جمله معروفی در طول حاکمیت این نظام، تعیین کننده روابط حقوقی افراد با یکدیگر و افراد با دولت بود که این چنین می‌گفت: «بگذارد بشود، بگذار بگذرد».

در این دوره ماشین جایگزین انسان می‌شود و نقش سرمایه در مقایسه با سایر عوامل تولید افزایش می‌یابد و تولید ماشینی موجب افزایش سریع حجم کالا می‌شود. تقسیم کار پیشرفته و تخصصی شدن کارهای مختلف که نتیجه ي آن افزایش سریع بازدهی افراد و تولید کل است گسترش می‌یابد.

حداکثر کردن سود، هدف تمام فعالیت‌های اقتصادی می‌شود. برخلاف گذشته دیگر تولید به منظور رفع نیاز صورت نمی‌گیرد بلکه کالاهایی تولید می‌شوند که بتوانند بیشترین سود را برای تولید کننده به همراه داشته باشند.

دیگر ویژگی روانی حاکم بر این دوره، افزایش انگیزه خودخواهی در افراد بود و روابط مادی انسان‌ها جای عواطف انسانی را گرفت.

این نظام عواقب بسیار وحشتناکی را به دنبال داشت. شرایط اقتصادی هر روز به ایجاد شکاف بیشتر میان طبقه کارگر و کارفرما افزایید و دشمنی طبقاتی را شدت بخشید.

کارگر نسبت به آینده خودش نگران و بدبین بود، کارگر منحصراً وظایف اجرایی پایین را بر عهده داشت در صورتی که مالکیت، سرپرستی و حق تعیین مدیر متعلق به کارفرما بود.

کارگر در کنار سایر عوامل تولید مثل زمین و ابزارآلات قرار می‌گرفت که می‌تواند با تولید خود در جهت تحقق حداکثر سود کارفرما عمل کند و دستمزد آن‌ها بدون توجه به ابعاد انسانی و نیازهای آن‌ها تعیین می‌شد.

نیمه قرن نوزدهم وخامت شرایط اجتماعی کارگران که اکثریت جمعیت فعال کشورهای سرمایه‌داری را تشکیل می‌دادند به اوج خود رسید.

تحقیقات (اشلی) در انگلستان در سال 1842 این اوضاع را بهتر نشان می‌دهد. براساس گزارش وی ساعات کار روزانه ي زنان و کودکان در معادن و قعر چاه ها به دوازده تا شانزده ساعت می‌رسید. کودکان از سن شش سالگی کار در معادن را آغاز می كردند و گاهی اوقات تمام روز را سر پا کار می‌کردند و در تمام کارخانه‌ها داروی بی‌خوابی برای بیدار نگه داشتن آن‌ها موجود بود. خزیدن در دهلیزهای کم ارتفاع و پر از چاله‌های آب و شرایط بسیار بد محیط کار، تأثیر بسیار نامطلوبی بر سلامت و وضع بهداشت آنان داشت.

این شرایط اسف‌بار تنها محدود به انگلستان نمی‌شد بلکه به سایر کشورهای اروپايي و تحت حاکمیت سرمایه‌داری نظیر فرانسه، آلمان و ایتالیا سرایت کرد. از بیمه و تأمین اجتماعی خبری نبود، اوضاع بهداشتی بسیار وحشتناک بود. تظاهرات و اعتصابات و نارضایتی عمومی منجر به خرد کردن ماشین‌آلات و سایر وسایل عمومی می‌شد و در نهایت نظام سیاسی کشورها مورد خطر جدی قرار گرفت. در این میان سوسیالیست‌ها که در رأس آنها تفکرات کارل مارکس قرار داشت پیش‌بینی می‌کردند که نظام سرمایه‌داری به دست طبقه کارگر منهدم می‌شود و جای خود را به حکومت سوسیالیستی می‌دهد.

اما حکومت‌های این کشورها در دست سرمایه‌داران بود و آنها با دیدن وخامت اوضاع برای جلوگیری از انهدام نظام و منافع مشترکشان دست به اصلاحاتی زدند. قوانین و مقرراتی به نفع طبقه کارگر تصویب کردند، اصل آزادی اقتصادی یا عدم مداخله دولت که یکی از ویژگی‌های اصلی اقتصاد سرمایه‌داری لیبرال بود، تغییر کرد و به تدریج از میان رفت. تشکیلاتی به نام اتحادیه‌ها و سندیکاهای کارگری و کارفرمایی برای جلوگیری از تشدید نزاع طبقاتی تأسیس شدند. این تحولات که از نیمه قرن نوزدهم آغاز شد، آهسته تکامل یافت. جنگ جهانی اول در سال 1914 و بحران‌های اقتصادی در سالهای 1919 و رکود بزرگ در 1929 در آمریکا و به تبع آن سایر کشورهای سرمایه‌داری، زمینه مداخله دولت را بیش از پیش در اقتصاد فراهم ساخت. سیاست‌های اقتصادی برای مقابله با فقر عمومی و رکود اقتصادی بیشتر اعمال شدند و در سال 1939 تا 1945 با بروز جنگ جهانی دوم زمینه برای افزایش مداخلات دولت بیشتر فراهم شد و از نیمه قرن بیستم در کشورهای سرمایه‌داری نظام اقتصادی سرمایه‌داری لیبرال کاملاً جای خود را به نظام اقتصاد سرمایه‌داری مقرراتی یا ارشادی داد.

***كينز و نظام اقتصاد سرمايه داري ارشادي***

**جان مینیارد کینز** (1946-1883) اقتصاددان بزرگ انگلیسی «به تعبیری پدر دوم علم اقتصاد»، با تئوری‌ها خود این اقتصاد سرمایه‌داری لیبرال و مدنظر کلاسیک‌ها را که در سال 1929 به سر حد مرزهای رکود و بیکاری رسیده بود، نجات داد. کینز در کتاب خود با نام **«تئوری عمومی»** در دوران رکود بزرگ استدلال کرد که چرا سیستم کلاسیک‌ها کار نمی‌کند و چرا نظام اقتصاد سرمایه‌داری دچار عدم تعادل شده است. او اعتقاد داشت که نظریات اقتصاددانان کلاسیک مبنی بر تعادل خود به خودی به وسیله مکانیسم بازار، صحیح نیست. سؤال او این بود که چگونه ممکن است در حالی که ظرفیت هاي تولید كه به طور کامل مورد استفاده قرار نگرفته‌اند، داوطلبان اشتغال نتوانند کار پیدا کنند؟

کینز اعتقاد داشت که تعادل اقتصادی همراه با **اشتغال ناقص** نیز می‌تواند وجود داشته باشد. چرا که اگر بخواهیم به امید اشتغال کامل و ایجاد تعادل به وسیله مکانیسم بازار آزاد باشیم، ممکن است بحران اقتصاد جهانی تا سالیان سال به طول انجامد و تا آن مدت همه ي ما از دنیا رفته‌ایم. جمله معروف وي «در بلندمدت همه مرده‌ایم» گویای افكار اوست. بنابراین او پیشنهاد می‌کند که دولت با مداخله‌گری البته با حفظ فعالیت‌های فردی در اقتصاد، تمایل به اشتغال ناقص را برآورده کند. به این ترتیب او اصل عدم مداخله دولت را **نفی** کرد.

این گونه بود که اقتصاد سرمایه‌داری در درون خود دچار انشعاباتی شد. جریان فکری کینز منجر به تشکیل مکتبی با عنوان **«کینزین»** گردید و آن‌ها، راه را برای مداخله دولت در اقتصاد با اعمال سیاست‌های پولی و مالی باز گذاشتند**. پل ساموئلون، توبین، لرنر و دوزبنری** از ادامه دهندگان راه کینز و معروف‌ترین آن‌ها هستند.

نظام سرمایه‌داری در تبدیل شدن از لیبرال به مقرراتی، اصول اولیه خود را کم و بیش حفظ کرد و تغییرات، تنها به اندازه‌ای بود که منافع صاحبان سرمایه حفظ شود ولی در شرایط اجتماعی و اقتصادی کشورهای سرمایه‌داری، این تغییرات نقش به سزائی داشتند.

از اقدامات این دوره می‌توان به وضع مقررات، برای محدود کردن آزادی تولید کنندگان برای کنترل حجم تولید در بسیاری از محصولات، خصوصاً محصولات کشاورزی اشاره کرد. تجارت خارجی و مبادلات بین‌المللی از طریق صدور پروانه و تعیین اولویت‌ها صورت می‌گرفت. درآمدها از راه تعیین دستمزد و اجاره کنترل می‌شد. کنترل قیمت‌ها از طریق تعیین قیمت دستوری (تعیین قیمت سقف و کف) و اعطای کمک دولت به تولید کنندگان انجام می‌گرفت.

در سال 1946 شوراهایی تحت عنوان «کمیته‌های مؤسسات» تشکیل شدند. وظیفه آن‌ها، اداره امور رفاهی و اجتماعی کارکنان و طرح پیشنهادی در مورد سازماندهی مؤسسه و تصمیم‌گیری برای افزایش بازدهی فردی و تولید کل بود. در واقع کارکنان و کارگران از طریق این موسسه با رؤسا در ارتباط بودند و حقوق خود را از آنها طلب می‌کردند و اطلاعات لازم را از طریق نمایندگان خود دریافت می‌کردند.

***پوليون و مكتب شيكاگو***

در سال‌های نیمه دوم دهه 1970 تلاش‌هایی در جهت بازگشت به اقتصاد سرمایه‌داری لیبرال، با اعمال نفوذ سرمایه‌داران صورت گرفت. نظریه آن‌ها که به نظریه لیبرالیسم سنتی و **مکتب شیکاگو** شهرت یافت، سرچشمه کلیه مشکلات اقتصادی را مداخله دولت در فعالیت‌های اقتصادی می‌داند.

در رأس این مکتب **ملیتون فریدمن** (2006-1912) قرار دارد. آن‌ها با پافشاری به نظریات آدام اسمیت و اصول اولیه نظام اقتصاد سرمایه‌داری لیبرال، نظریات مربوط به نیمه اول قرن بیستم که تحت تأثیر نظریات کینز، مبنی بر دخالت دولت در اقتصاد بود را فاقد ارزش و اعتبار می‌دانستند.

آنها تحول نظام اقتصاد سرمایه‌داری لیبرال به مقرراتی را راه‌حل مشکلات اقتصادی نمی‌دانند بلکه آن را موجب از کار انداختن اهرم‌های آن نظام و در نهایت تخریب کلی آن می شناسند.

البته مدتی است که امروزه مجدداً توجهات بسیار به نقش دولت و تأکید بر لزوم آن دیده می‌شود. بانک جهانی نقش دولت را از نقش يك نگهبان، فراتر می‌داند و گزارشي تهیه کرده است که در آن، نقش دولت را در تحولات اقتصادی مثبت می‌داند. در پایان این بخش توجه کنید به سخنان **پل ساموئلسون** اقتصاددان بزرگ آمریکایی.

 به عنوان حسن ختام این بخش، ادعای او می‌تواند پایان دهنده این جنجال بزرگ تاریخی باشد:

«موقعیت‌ها و شکست‌های دولت به ما یادآوری می‌کند که کشیدن مرز دقیق و صحیح بین دولت و بازار یک مشکل همیشگی و دائمی است. اما آنهایی که نقش دولت را محدود به یک پاسبان و به اضافه چند فانوس دریایی کرده‌اند، در قرن گذشته زندگی می‌کنند. یک جامعه انسانی و کارا نیاز به هر دو نیمه سیستم بازار و دولت دارد. عملکرد اقتصادی امروزی بدون این دو، شبیه تلاش براي دست زدن با یک دست است.»

***نظریات معارض با اقتصاد سرمایه‌داری و مکتب کلاسیک***

در این قسمت به طور اجمالی نگاهی کنیم به مکاتبی که به اصول و مبانی اقتصاد سرمایه‌داری نظر دوختند و بسیاری از آنها را با دیده شک نگریستند و تا جایی که مانند کمونیستم درست در نقطه مقابل آن ایستادند.

***مکتب تاریخی قدیم***

در سال 1840 تا 1870 مکتبی گسترش یافت تحت عنوان **مکتب تاریخی قدیم**. **فردریک لیست** از عمده متفکران و بنیانگذاران این مکتب بود. او به بسیاری از اصول مکتب کلاسیک که در آن سال‌ها در اوج شکوفایی خود به سر می‌برد حمله كرد. از نقطه نظرهای آن‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

لیست معتقد بود کسی که ثروت را تولید می‌کند از خود ثروت مهم‌تر است. لیست می‌گوید از دید کلاسیکی کسی که گوسفند پرورش می‌دهد مولد است ولی کسی که انسان تربیت می‌کند غیر مولد است و معتقد است که کلاسیکها در مفهوم مولد بودن اشکالات اساسی دارند. او می‌گوید مگر می‌شود دانشمندی مثل نیوتون از یک الاغ باربر یا گاو شخم زن کمتر مولد باشد؟

آنها همچنین به اصل خودخواهی اقتصاددانان سرمایه‌داری انتقاد وارد کردند و اصلاح کردند که، نه تنها خودخواهی و منافع شخصی باعث انگیزه رفتارهای انسان‌هاست، بلکه عواملی مانند احساس مسئولیت، از خودگذشتگی و انسان‌دوستی بسیار انگیزه قوی‌تری برای رفتار انسان‌ها است. لذا مکتب تاریخی بر عناصر اخلاقی در اقتصاد تأکید دارد و همچنین آنان عقیده دارند دولت نه تنها نقش نگهبان بلکه برای تحقق منظورهای اقتصادی باید در اقتصاد دخالت مؤثر داشته باشد زیرا شرایط بسیاری به وجود می‌آید که افراد به صورت آزاد نمی‌خواهند یا نمی‌توانند مسئولیت فعالیت‌های اقتصادی را بر عهده گیرند.

***مکاتب سوسیالیسم***

نقطه متضاد اقتصاد سرمایه‌داری، سوسیالیسم است. سوسیالیسم فریادی علیه فقر و فلاکت در قرن نوزدهم بود. احتمالا تا به حال نام مارکس را شنيده ايد. کمتر کسی پيدا می‌شود که از شنیدن نام وی بی‌بهره باشد، چرا که ایده و تفکرات وی با ابزارهای گوناگون و مکاتب مختلف در اکثر کشورهای جهان خصوصاً کشور خودمان ایران نيز نفوذ داشته است.

شاید بتوان نام وی را در زمره بزرگترین سوسیالیست‌های تاریخ قرار داد و بنیان گذار مکتب مارکسیسم. **مارکس** (1895-1820) به همراه دوست و همکار دیرین خود **فریدریش انگلس،** از ماهیت و آینده نظام سرمایه‌داری ذهنیتی کاملا متفاوت داشتند. آنها معتقد بودند نظام اقتصادی هر جامعه‌ای از مرحله جاری توسعه اقتصادی آن جامعه ریشه گرفته است. مفهوم این جمله را از زبان خود انگلس بخوانیم:

«مفهوم ماتریالیستی تاریخ با این گزاره شروع می‌شود که تولید، ابزار تأمین کننده زندگی انسان است. بعد از تولید، مبادله اشیای تولید شده، مبنای کل ساختار اجتماع است که در هر جامعه‌ای که در تاریخ ظاهر شده، چگونگی توزیع ثروت و تقسیم آن، به طبقات و نظامات بستگی دارد و به این که چه تولید شده، چگونه تولید شده و چگونه توزیع و مبادله شوند.»

لذا جوامع اولیه به شکل عشیره‌ای و طایفه‌ای و قبیله‌ای اداره و سازماندهی می‌شوند. در سطح‌های بالاتر توسعه یافتگی، نهادهای برده‌داری و فئودالی برای استفاده ي طبقات فرادست گسترش یافتند.

مارکس در جلد اول کتاب مشهور خود به نام **سرمایه** این چنین می نویسد:

«سرمایه‌دار باید به اجبار سرمایه‌اش را همواره افزایش دهد تا آن را حفظ کند، اما افزایش دادن آن جز از راه انباشت فزاینده ممکن نیست، سرمایه بیندوز، سرمایه بیندوز...! و باز پس‌انداز کن و پس‌انداز کن. یعنی بیشترین بخش از اضافه ارزش یا اضافه محصول را مجدداً به سرمایه تبدیل کن! سرمایه‌اندوزی به خاطر سرمایه‌اندوزی ، تولید به خاطر تولید...! »

مارکس معتقد است که **«جبر تاریخی»** در آینده، نظام سرمایه‌داری را منحل و نظام کمونیستی را مستقر خواهد کرد. او معتقد است که مالکیت ابزار تولید متحول می‌شود و مبارزه‌های طبقاتی باعث این جبر تاریخی و استقرار کمونیست خواهد شد.

لذا از دیدگاه او، مراحل توسعه جوامع و یا شیوه‌های تولیدی که جوامع از آنها عبور کرده‌اند و در آینده مستقر خواهند شد عبارتند از:

**1- کمون اولیه (نظام اشتراکی اولیه)**

**2- نظام یا اقتصاد برده‌داری**

**3- نظام یا اقتصاد فئوداری (اشراف زمین‌دار)**

**4- نظام یا اقتصاد سرمایه‌داری**

**5- نظام یا اقتصاد سوسیالیستی**

 بیکاری، فقر، شرایط بسیار نامناسب اجتماعی، عدم توزیع عادلانه ثروت، بحران‌های وخیم و عدم تعادل اقتصادی زمینه را برای پیدایش مکتبی به نام **سوسیالیسم** آماده کرد، چرا که سوسیالیست‌ها اعتقاد داشتند که سرمایه‌داری با اصول خود نمی‌تواند در حل مسائل و مشکلات اقتصادی و اجتماعی راهبر باشد اگر بخواهیم یک تعریف از سوسیالیسم ارائه دهیم:

سوسیالیسم **عمومی کردن مالکیت** و قرار گرفتن آن در دست **حکومت** است، که یک برنامه اقتصادی گسترده را تنظیم کرده و در صورت لزوم با **توسل به زور** آن را اجرا می‌کند.

سه اصل مشترک در تمام مکاتب سوسياليستي- کمونیستی به شرح زیر است:

**1- برابری اقتصادی**

**2- حفظ حقوق طبیعی تمام انسان‌ها**

**3- برنامه‌ریزی متمرکز اقتصادی**

سوسیالیست‌ها ریشه تمام نابرابری‌های اقتصادی را در درآمدی می‌دانند که بدون ارتباط با کار و فقط از ابزار تولید به دست می‌آید، مثل اجاره، بهره. به همین دلیل آن‌ها معتقدند ابزار تولید باید دولتی باشد.

سوسیالیست‌ها به آزادی و مساوات اولیه برای تمام انسان‌ها فکر می‌کنند. لذا معتقدند در قالب یک زندگی اشتراکی هماهنگ است که نظم طبیعی جامعه برقرار می‌گردد. از دید آنها نظم اجتماعی ایده‌آل آن است که **رفاه جامعه** نقش کلیدی و تعیین کننده داشته باشد نه **علاقه‌ها و مصالح افراد**. در واقع اصالت جمع مقدم بر اصالت فرد است.

سوسیالیست‌ها می‌گویند **برنامه‌ریزی متمرکز اقتصادی** که ابزار تولید را پوشش دهد تنها راه نجات از هرج و مرج‌های اقتصادی است. زیرا آنها معتقدند علت تمام نابسامانی های اقتصادی اطلاع نداشتن تولید کنندگان از تصمیمات و برنامه‌های یکدیگر است.

***اقتصاد اسلام***

آموختیم که نظام‌های اقتصادی، تقسیم‌بندی‌های متفاوتی دارند. در یک طبقه‌بندی کلی دو نظام اقتصادی سرمایه‌داری و نظام اقتصاد سوسیالیستی را دو سر یک طیف می‌دانند که سایر نظام‌ها در میان این دو قرار می‌گیرند. تقسیم‌بندی نظام‌ها، براساس درجات متفاوت آن‌ها از **شکل مالکیت** و **سیستم برنامه‌ریزی و هدایتی** است. به طور مثال اقتصاد سرمایه‌داری که یک سر طیف را تشکیل می‌دهد به شکل مالکیت به صورت **خصوصی** و سیستم برنامه‌ریزی و هدایتی به صورت **غیرمتمرکز** تأکید دارد. و در سر دیگر طیف، تأکید نظام سوسیالیستی بر روی مالکیت **دولتی** و سیستم برنامه‌ریزی و هدایتی کاملا **متمرکز** است. ترکیبات مختلف این دو، معیار شکل‌های مختلفی از نظام‌های اقتصادی را تشکیل می‌دهد که در طول این طیف قرار دارند. فی المثل بازار سوسیالیستی دولتی در مجارستان با ترکیب مالکیت دولتی ولی سیستم برنامه‌ریزی غیر متمرکز شکل دیگری از نظام اقتصادی را به وجود آورده است. در واقع شاید کمی هم دور از ذهن باشد که در عمل کشوری را بیابیم که به صورت مطلق و صد در صد فقط یک نوع مالکیت یا فقط یک نوع برنامه‌ریزی متمرکز یا غیرمتمرکز داشته باشد، چرا که در بسط تاریخی که از نظام اقتصاد سرمایه‌داری در قسمت‌های پیشین به عمل آمد شاهد این بودیم که شکل مالکیت‌ها و اصل مداخله دولت، با توجه به مشکلات پیش آمده در دوره‌های زمانی گوناگون دستخوش تغییر می‌شدند.

نظام اقتصاد اسلام، ترکیب معتدلی از این دو معیار یعنی شکل مالکیت و نحوه برنامه‌ریزی ارائه می‌دهد. البته یک تفاوت بسیار عظیم بین نظریه‌های شکل دهنده نظام اقتصاد اسلام با سایر نظام‌ها باید قائل شد.

این تفاوت، ریشه در **منشأ نظریه‌ها** دارد. نظریه‌های حاکم بر نظام‌های اقتصادی محصول فکر متفکران و اقتصاددانان است و بسیاری از آن‌ها در طول زمان تکامل یافتند. اما نظریه‌های نظام اقتصاد اسلام عمدتاً ریشه در **قرآن کریم** و **آموزه‌های پیامبر اسلام (ص)** دارد و در مدت زمان بسیار کوتاهی ارائه شدند چرا که هیچ گاه خود حضرت پیامبر، ادعایی مبنی بر اقتصاددانان بودن نداشتند و هیچ وقت هم کسی ایشان را به عنوان یک اقتصاددان نمی‌شناسد.

عده‌ای از اقتصاددانان معتقدند که از آن جا که اقتصاد به دنبال تبیین و پیش‌بینی پدیده‌های اقتصادی در سطح خرد و کلان است، بنابراین چیزی به نام اقتصاد اسلامی وجود ندارد. آنان معتقدد که اگر جامعه مسلمانان در برابر متغیرهای اقتصادی واکنش متفاوتی با جوامع غیرمسلمان نشان می‌دهند، به فرض که این طور باشد که نیست و در این صورت فرض بر این باشد که بخواهیم رفتار اقتصادی مسلمانان را تبيين و یا پیش‌بینی کنیم و رفتار آن‌ها را به نظم درآوریم، فرآورده‌هاي يافت شده ي ما ، علم اقتصاد جوامع مسلمان است نه علم اقتصاد اسلامی.

لذا با توجه به مطالب بیان شده در یک تعریف کلی می‌توان گفت مجموعه‌ای از مباحث مکتب اقتصادی و نظام اقتصادی و علم اقتصاد که با روش خاص خود و با توجه به فرهنگ و ارزش‌های اسلامی تنظیم و ارائه گردیده است، **اقتصاد اسلامی** را تشکیل می‌دهد.

در منابع اسلامی اعم از قرآن و روایات، چیزی تحت عنوان مکتب اقتصاد اسلامی ارائه نشده است بلکه باید نظریات مربوط به مکتب اقتصاد اسلام را با دقت و تأمل کردن در آن‌ها یافت.

در واقع مکتب اقتصادی اسلام با در نظر گرفتن مجموعه **احکام**، **مقررات شرعی**، **مفاهیم** و **بینش‌های اسلامی** توسط فقها و در چارچوب **اجتهاد** به دست می‌آید.

اولین بار **شهید آیت الله سید محمد باقر صدر** در کتابی تحت عنوان **«اقتصادنا»** یا اقتصاد ما آن را مطرح کرد.

***اجتهاد چیست؟***

اجتهاد در اصطلاح فقهی عبارت است از داشتن قدرت بالقوه برای استنباط احکام شرعی از طریق ادله و منابع فقهی که از چهار منبع مهم **قرآن**، **سنت**، **عقل** و **اجماع** استخراج می‌شود.

در بررسی و تحقیق در حقوق اقتصادی در اقتصاد اسلامی که به روش اجتهاد صورت می‌پذیرد روش علمی و آزمون تجربی راهگشا نیستند. زیرا عمده مباحث مکتبی و فقهی را باید و نبایدها و مسائل ارزشی تشکیل می‌دهند که آزمون پذیر و قابل مشاهده نیستند. همچنین به روش تجربی ابطال نمی‌شوند چرا که وحیانی هستند.

**یک نکته بسیار مهم**

آیا این نظام اقتصادی (اقتصاد اسلام) متعلق به چهارده قرن پیش است و در حال حاضر قابل اجرا نمی‌باشد؟ در جواب باید گفت نظام اقتصاد اسلام اگر چه در صدر اسلام و دوران ولایت پیامبر اکرم و علی (ع) به عنوان یک نظام کامل استقرار یافت اما هرگز نتوانست در میدان عمل و در طول زمان و با توجه به شرایط متفاوت تکامل یابد.

چنان چه حکومت اسلامی تداوم می‌یافت و تکامل در تمام زیر سیستمهای نظام اقتصاد اسلام صورت می‌گرفت بدون شک امروزه شاهد یک نظام تکامل یافته به نام اقتصاد اسلام بوده‌ایم. بنابراین اگر هم عده‌ای به این باورند که منظور از نظام اقتصاد اسلام همان اقتصاد صدر اسلام است، بدون در نظر گرفتن تغییرات در موقعیت‌های مکانی و زمانی، ریشه در همین عدم تکامل دارد.

***اصول اقتصاد اسلام***

این اصول که از قوانین اسلام استخراج شده‌اند؛ شامل:

1**- مالکیت مختلط**

**2- آزادی اقتصادی در کادری محدود**

**3- دخالت دولت**

**4- وجود حقیقی فرد و جمع**

**5- عدالت اجتماعی**

***اصل مالکیت مختلط***

در نظام اقتصاد اسلام سه نوع مالکیت با موضوع‌های مشخص در کنار هم قرار گرفته‌اند و هر سه را به رسمیت می‌شناسند: **مالکیت خصوصی**- **مالکیت عمومی**- **مالکیت دولتی**.

که پرداختن به هر کدام و مصادیق آنها خارج از حوصله بحث است. مالکیت عمومی و دولتی در نظام اقتصاد اسلام، موجب ایجاد تمرکز به وسیله دولت و نفی مالکیت خصوصی و از بین رفتن انگیزه‌های فردی نشده است.

همان طور که گفته شد، نظام اقتصاد سرمایه‌داری لیبرال مالکیت خصوصی را به صورت تنها شکل مالکیت می‌پذیرفت و بعد از بروز مشکلاتی که موجب تأسیس نظام سرمایه‌داری مقرراتی شد، مالکیت دولت نیز در کنار مالکیت خصوصی قرار گرفت. نظام اقتصاد سوسیالیستی نیز با نفی مالکیت خصوصی، فقط به مالکیت عمومی به ابزار تولید و حتی در مواردی مسکن و وسایل زندگی اعتقاد دارد و البته بعد از ناکامی‌هایی مالکیت خصوصی نیز در کنار آن قرار گرفت. اما نکته قابل توجه این است که تنوع مالکیت در اقتصاد اسلام قرن‌ها قبل از نظام‌های اقتصاد سرمایه‌داری و سوسیالیستی در اسلام به رسمیت شناخته شده است.

***اصل آزادی اقتصادی در کادری محدود***

آزادی‌های اقتصادی برخلاف نظام اقتصاد سرمایه‌داری لیبرال در نظام اقتصاد اسلام محدود است و البته این محدودیت‌ها مانند نظام اقتصاد سرمایه‌داری مقرراتی که بر اثر موانع و مشکلات و تحت تأثیر شرایط ویژه به وجود آمدند، شکل نگرفت و از همان ابتدا بر مبنای جهان‌بینی اسلام و احکام و مقررات آن در زمینه‌های مختلف وجود داشته است. محدودیت های آزادی اقتصادی به صورت تحمیلی و با فشار به افراد وارد نمی‌شود و در ساختار انگیزشی آن‌ها تأثیر منفی ایجاد نمی‌کند، بلکه افراد با اعتقادات درونی و دستورهای اقتصادی اسلام، اقدامات مفیدی را مانند وقف، احسان و انفاق فراهم می‌آورند و مانع از بروز اختلاف طبقاتی می‌شوند.

***اصل مداخله دولت***

در اقتصاد اسلام دولت با حفظ احکام و قوانین ثابت، از اختیارات زیادی برخوردار است و با وضع قوانین و اجرای سیاست‌ها، امکان مقابله با مشکلات اقتصادی را دارد.

اما این اختیارات وسیع ولی امر یا دولت، در اقتصاد اسلام موجب تمرکز برنامه‌ریزی در دست دولت و سلب فعالیت‌ها و حقوق اقتصادی افراد نمی‌شود. وظایف گسترده دولت در نظام اقتصاد اسلام براساس جهان‌بینی اسلام است و ریشه در منابع فقهی دارد و قرن‌ها قبل از دو نظام سرمایه‌داری و سوسیالیستی وجود داشته است، لذا نمی‌تواند نتیجه تجربه این دو نظام یا تلفیقی از آن‌ها باشد.

***اصل وجود حقیقی فرد و جمع***

از دیدگاه اسلام، جامعه با این که از افراد بسیار زیادی که هر کدام روحیات و شخصیت کاملا متفاوتی دارند، تشکیل شده است، ولی خود دارای هویت جدید و وجودی حقیقی است.

جهان‌بینی توحیدی اسلام معتقد است که جهان هستی در عین تنوع بسیار، از وحدت برخوردار است و در عین حال وحدت آن‌ها آسیبی به تنوع آن‌ها نمی‌زند. «وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت». با این توضیح می‌توان نتیجه گرفت که از دید اقتصاد اسلام، وجود جامعه، وجودی اعتباری نیست، بلکه وجودی حقیقی است و خاصیت آن بیشتر از خاصیت جمع افراد آن است. اما در عین حال در ترکیب جامعه، وجود افراد نادیده انگاشته نمی‌شود، بلکه اصالت آن‌ها باقی می‌ماند و افراد در تعیین سرنوشت خویش مسئول‌اند.

تحول جامعه منبعث از خارج از وجود انسان و از بیرون مانند ابزار مادی تولید نیست بلکه منشاء تمام تحولات، درون آدمی است. «اِنَ اللهُ لا یُغَیِّرُ مَا بِقَوم حَتَّی یُغَیِّرُوا مَا بِاَنفُسهِم» خداوند سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد، مگر آن که آنها خود، وضع خود را تغییر دهند. «سوره رعد آیه 11»

***اصل عدالت اجتماعی***

جز غیر قابل تفکیک و جدانشدنی نظام اقتصاد اسلام، **تأمین اجتماعی** است. برخلاف نظام اقتصاد سرمایه‌داری که با مبانی آن تأمین اجتماعی هیچ سنخیتی ندارد، در نظام اقتصاد اسلام تأمین اجتماعی با مالکیت مختلط و وظایف دولت هماهنگی و ارتباط مستقیم دارد.

همچنین برخلاف نظام اقتصاد سوسیالیستی، هیچ گاه برای تأمین اجتماعی، آزادی و مالکیت فردی سلب نمی‌شود و تمرکز برنامه‌ریزی به وسیله دولت انجام نمی‌گیرد.

باز هم برخلاف دو نظام دیگر، نظام اقتصاد اسلام قرن‌ها پیش از پیدایش سرمایه‌داری که بهترین شکل توزیع درآمد و ثروت را به وسیله مکانیسم بازار آزاد معرفی می‌کند، تأمین اجتماعی و توازن اجتماعی را به رسمیت می‌شناسد و در عمل هم به آن مقید است.

شاید جالب به نظر آید که سازمان تأمین اجتماعی آمریکا در سال 1935 و در بحبوحه رکود بزرگ آمریکا با پیشنهاد کابینه روزولت رئیس جمهور وقت به تصویب کنگره رسید و دایر گشت. یعنی چیزی حدود فقط 80 سال پیش.

در پایان گفته‌های این فصل به نکته‌ای بپردازیم که سؤال اصلی و دغدغه ذهنی بسیاری از اقتصاددانان خصوصاً اقتصاددانان توسعه است.

حتماً تا به حال توجه کرده‌اید که بسیاری از کشورهای دنیا به رغم داشتن ثروتهای طبیعی و منابع بسیار اعم از معادن الماس، نفت، مس، طلا و حتی اورانیوم در فقر و محرومیت به سر می‌برند. بسیاری از کشورهای آسیایی و افریقایی نمونه‌های بارزی هستند که با مشکلات اقتصادی وسیعی دست و پنجه نرم می‌کنند. علت را نه تنها در روابط استعماری بین‌المللی بلکه باید در ناتوانی آن‌ها در استفاده از دانش و فناوری جستجو کرد. به نقل از دکتر حسین نمازی در کتاب نظام‌های اقتصادی، اصولا هر زمان که اقتصاددانان نتوانند یا نخواهند مسئله و معضل اقتصادی را حل کنند به دنبال حاشیه و نکات فرعی هستند تا خود را به نحوی، مشغول جلوه دهند.

به عنوان مثال با طرح مشکل اصلی اقتصاد در کمبود منابع طبیعی و نیازهای نامحدود بشری خود را مبرا می‌کنند، فرضاً بسیار ذکر کرده‌اند که اگر منابع انسان نامحدود بود و یا انسان‌ها مانند فرشتگان احتیاجی به غذا و پوشاک و سایر وسایل نداشتند، مشکل اقتصادی هم وجود نداشت. این توجیه نه تنها هیچ راه‌حلی ارائه نمی‌کند بلکه باعث گمراهی از موضوع اصلی اقتصاد که همان توزیع ناعادلانه منابع و بهره‌برداری صحیح از آن‌ها است، می‌شود.

البته نظام اقتصاد اسلام نه تنها این مهم را از کانون توجه دور نگه نداشته است بلکه اهمیت ویژه‌ای برای آن قائل شده است.

آیات بسیاری از جمله «اِنّا کُلَّ شیء خَلَقناهُ بقَدَرٍ» در سوره قمر آیه 49 و یا «کُلُّ شَیء عِندَهُ بِمِقدارٍ» در سوره رعد آیه 8 و در بسیاری آیات مشابه دیگر، گواه این گفته هستند.

مفهوم **«به اندازه خلق شدن هر چیز»** و **«دادن هر چیز مورد نیاز»** به معنای نامحدود بودن منابع نیست. لذا بیانگر آن است که انسان با مصرف بی‌رویه و تمهیدات بی‌خردانه، شرایط توزیع نامطلوب و رنج و عسر را برای خود ایجاد می‌کند. بنابراین «اندازه بودن» همه چیز در صورت **رعایت صرفه‌جویی** و **عدم اسراف و اتلاف و تبذیر** باعث تخصیص بهینه منابع تولید می‌شود و رنج آدمی را در طی قرن‌ها و سال‌ها مبنی بر پذیرش این اختلاف طبقاتی فجیع و محرومیت شدید به حداقل می‌رساند.